

تحلیل فقهی ماده ۶۵۱ قانون مدنی*

- علی اکبر ایزدی فرد^۱
- محمد محسنی دهکلانی^۲
- شهرام شامیری شکفتی^۳

چکیده

اگر در ضمن عقد قرض شرط شود که پس از گذشت مدت زمانی معین، قرض دهنده حق مطالبه طلب داشته و قرض گیرنده نیز متعهد به تأدیة دین باشد، میان فقها در درستی و نیز اثر چنین شرطی اختلاف نظر وجود دارد. منشأ این دوگانگی نظر، اختلاف دیدگاه در مسئله لزوم و جواز عقد قرض است. در پاسخ به مسئله اخیر سه نظریه در فقه امامیه قابل بازخوانی است. مشهور فقها عقد قرض را لازم الطرفین می‌دانند. برخی این عقد را از طرفین جایز و دسته سوم قرض را از طرف قرض دهنده لازم و از طرف قرض گیرنده جایز می‌دانند. اکثر قائلان به لزوم عقد، شرط مدت در قرض را شرط فاسد دانسته و معظم

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۹.

۱. استاد دانشگاه مازندران.

۲. استادیار دانشگاه مازندران (mmdehkalany@yahoo.com).

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق (نویسنده مسئول) (shamiri.shahram@gmail.com).

ایشان این فساد را موجب فساد عقد نمی‌دانند. در مقابل، قائلان به جواز عقد و شرط، اثر اشراط چنین امری را غیر الزام‌آور دانسته و برای الزام‌آوری آن پیشنهاد درج این شرط را در ضمن عقود لازم دیگر داده‌اند.

نویسندگان اگرچه همچون مشهور فقها عقد قرض را لازم الطرفین می‌دانند بر خلاف نظر اکثر فقها اشراط مدت در این عقد را مصداق شرط سائخ دانسته و در نتیجه درج آن را در ضمن عقد قرض، موجب لزوم اتباع می‌دانند.

واژگان کلیدی: لزوم، جواز، قرض، شرط مدت.

مقدمه

سابقه شرط مدت و اجل در قراردادها به تاریخ پیدایش مبادلات و معاملات میان مردم بازمی‌گردد و افراد در هنگام انجام معاملات، زمان اجرای آن را نیز تعیین و یا برای اجرای آن مهلتی را به طرف مقابل اعطا می‌کردند؛ یعنی اصولاً قرارداد می‌بایست در زمان مقرر اجرا می‌شد مگر اینکه طلبکار با اعطای مهلتی به بدهکار موافقت می‌کرد. علت گرایش نویسندگان به نظریه لزوم شرط مدت، مبنا قرار دادن مصالح و منافع این نظریه در مقام عمل است. مسلماً امروزه مخصوصاً با تغییر مبانی، عقد قرض از عقدی تبرعی و مبتنی بر احسان به عقد تجاری تبدیل شده و اهمیت ثبات و نظم اقتصادی را بیش از پیش نمایانده و از تأسیسی که در آن ثبات نباشد، روی گردان است. این امر محل نظم و ثباتی است که تجارت امروز شدیداً بدان نیازمند است. ما اذعان داریم که دنیای معاملات به نظم و ثبات نیاز دارد و معتقدیم که جواز شرط مدت، معارض این مصالح است. لازم به ذکر است که این پژوهش، به روش توصیفی تحلیلی و به شیوه رایج کتب فقهی صورت می‌گیرد؛ یعنی ابتدا محل نزاع بیان شده سپس آرای فقها درباره مسئله مطرح می‌شود و ادله آن‌ها بررسی می‌گردد.

۱. مفهوم‌شناسی

۱.۱. شرط

شرط، دو معنای حدی و جامد دارد (محقق داماد، ۱۳۹۰: ۵۲). واژه شرط در معنای حدی و مصدری آن به معنای قرار و عهد، مقید کردن کسی به کاری به کار رفته

است، در حالی که در معنای اسمی یا جامد به معنای لازمه امری، چیزی که وجود شیء بر آن متوقف باشد به کار رفته است. در کتب لغت معنای دیگر شرط، مطلق الزام و التزام است، بی آنکه در ضمن عقد درج شده باشد. گرچه بعضی از اهل لغت این قید را افزوده و گفته‌اند: «الشرط إلزام الشیء والتزامه فی البیع ونحوه» (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۳۲۹/۷؛ حسینی زبیدی، بی تا: ۱۶۶/۵).

معنای شرط در اصطلاح، چیزی است که عقد یا ایقاع بر آن معلق می‌شود، یعنی شرط قیدی برای اصل عقد می‌گردد، به گونه‌ای که انشا یا منشا بر حسب دیدگاه‌های مختلف معلق به حصول شرط می‌شود و به عبارت دیگر، نفس التزام معلق بر چیزی (شرط) می‌گردد (موسوی خویی، بی تا: ۲۹۹/۷؛ کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۹: ۵۲/۱). برخی دیگر معتقدند که شرط عبارت است از التزامی دیگر در ضمن التزام عقدی، بدون اینکه «ملتزم به» (شرط) قیدی برای اصل عقد باشد. به عبارت دیگر، تعهدات فرعی و التزام در ضمن معامله را شرط یا شرط ضمن عقد می‌نامند (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۲۲۲/۳؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۸۷/۱؛ نراقی، ۱۴۱۷: ۱۲۸).

به طور کلی در تعریف شرط به معنای حقوقی و نه معنای منطقی و اصولی در فقه چنین آمده است: «الشرط أمر زائد علی الثمن والمثمن علی وجه التزام دون التعلیق» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۲۵/۳). امری که وقوع یا تأثیر عمل یا واقعه حقوقی خاص به آن بستگی داشته باشد، توافقی که بر حسب طبیعت خاص موضوع یا تراضی طرفین در شمار توابع عقد آمده است (کاتوزیان، ۱۳۶۸: ۱۲۳/۳).

۲-۱. مدت

مدت در قرارداد وصفی است که بر قابلیت مطالبه و پرداخت و یا تعهد یا سقوط تعهد اثر می‌گذارد. در اصطلاح فقهی، اجل مدت مستقبلی است بر امری از امور، برای وفای به التزام یا انتهای التزام معین شده، و این مدت به حکم شرع (اجل شرعی)، یا توسط قاضی (اجل قضایی) و یا به اراده طرفین (اجل اتفافی) مقرر می‌شود (ابن قدامه مقدسی، بی تا: ۶۶/۴). در اصطلاح حقوقی، اجل مدتی است که امکان مطالبه دین یا تعهد را به تأخیر می‌اندازد و از عوارض و قیود تعهد به شمار می‌رود (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۱۲۲) که

وقوع اجل در آینده و قطعی بودن وقوع دو ویژگی آن به شمار می‌روند. به عبارتی دیگر اجل عبارت است از زمانی که برای پایان کاری یا امری در نظر گیرند که در فارسی کنونی به آن سررسید گویند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵: ۳۷۲۵).

منظور از شرط مدت یا شرط اجل در ضمن عقد، شرطی است که به موجب آن طرفین مدتی را برای انجام تعهد معین می‌نمایند که تا آن زمان، مطالبه حق ننمایند. در خصوص لازم‌الاتباع بودن یا نبودن شرط مدت اختلاف نظر زیادی در بین فقها و حقوق‌دانان وجود دارد که در ادامه به تفصیل آن را بررسی می‌کنیم.

۳-۱. قرض

هر عملی است نسبت به دیگری که او را حق مطالبه پدید آید، خواه عمل خوب یا بد باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵: ۲۳۵/۴)؛ چه آنکه مقرض قطعه‌ای از مال خود را جدا کرده و به مقرض می‌دهد (طاهری، ۱۴۱۸: ۳۶۸/۴).

در اصطلاح به دادن غیر قطعی مالی مثلی به دیگری به قصد باز پس گرفتن، قرض می‌گویند. به نظر فقها اگر کسی مالی را به دیگری قرض دهد، وام‌گیرنده باید عوض آن یعنی مثل یا قیمت مال مقروضه را بپردازد (نجفی، ۱۳۶۵: ۳/۲۵).

۴-۱. شرط مدت در قرض

این شرط بدین معناست که طرفین توافق نمایند پرداخت دین تا مدت معینی به تأخیر افتد. مقصود طرفین از درج چنین شرطی آن است که مقرض تا انتهای مهلت مقرر در شرط، نتواند برای گرفتن طلب خود به مقرض مراجعه نماید. فقیهان در صحت شرط اجل در قرض اختلاف نظر دارند. قانون مدنی ایران در این باره در ماده ۶۵۱ بیان کرده است: اگر برای ادای قرض به وجه ملزومی اجلی معین شده باشد مقرض نمی‌تواند قبل از انقضای مدت، طلب خود را مطالبه نماید (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۵۲۱/۳).

شرط مدت را نمی‌توان در زمره شرط نتیجه و شرط صفت قرار داد؛ زیرا اولاً به وسیله آن، امری حقوقی در خارج تحقق نمی‌یابد، ثانیاً شرط مدت در مورد کمیت و کیفیت مورد معامله نیست. به نظر می‌رسد شرط مدت به نوعی شرط فعل منفی (شرط ترک فعل) است؛ زیرا بر مقرض شرط می‌شود که تا مدت معینی طلب خود را از

مقترض مطالبه نکند و مدت آن باید معلوم باشد وگرنه شرط مجهول شده و باعث جهل به عوضین می شود و قرارداد را نیز غرری می کند.

۲. جواز یا لزوم عقد قرض

شرط مدت در عقد قرض، ارتباط تنگاتنگی با جواز و لزوم عقد قرض دارد. از این رو جهت تبیین مطلب ادله طرفین مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

۱-۲. قائلان به جواز عقد قرض و دلایل آنها

عده‌ای از فقهای امامیه (عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۳۳۹/۱؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۷۸/۲) معتقد به جواز عقد از طرفین هستند. طبق این نظر قرض دهنده می‌تواند هر زمان که اراده نماید عقد قرض را منحل نموده و از وام‌گیرنده تقاضای رد عین مال را نماید. به همین صورت، مقترض نیز می‌تواند در هر زمان با رد مال القرض عقد را منحل نماید. این دسته از فقها ادله‌ای نیز بر اثبات مدعیان اقامه نموده‌اند.

۱-۱-۲. اجماع

شهید ثانی به وجود اجماع بر جواز عقد قرض اشاره کرده است (عاملی جبعی، ۱۴۱۳: ۴۵۳/۳) و نیز فیض کاشانی (۱۴۰۵: ۱۲۶/۳) و صاحب‌الحدائق (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۳۰/۲) گفته‌اند که نظر مشهور بر جواز عقد قرض است و حتی ادعای اجماع بر آن شده است و نظر فقها مبنی بر عدم لزوم وفای به شرط تأجیل را متفرع بر آن دانسته‌اند.

در میان فقیهان متقدم، کمتر سخنی صریح در باب جواز یا لزوم عقد قرض یافت می‌شود. البته می‌توان گفت که حکم شیخ طوسی (۱۴۰۷: ۱۷۷/۳؛ ۱۳۸۷: ۱۶۱/۲)، طبرسی (۱۴۱۰: ۵۲۲/۱) و بیهقی کیدری (۱۴۱۶: ۲۸۴) بر جواز رجوع مقرض به عین نشانگر نظر آنان به جواز عقد قرض می‌باشد.

ابن ادریس حلی در *السرائر* - نه در باب قرض - برای بیان علت حکمی، تعدادی از عقود و از جمله عقد قرض را نام برده و سپس گفته است:

این عقود از جهت متعاقدين جایز بوده و لازم نیستند، پس هر کدام بخواهند که آن را فسخ کنند، فسخ می‌شود (۱۴۱۰: ۲۴۶/۲).

عده‌ای دیگر به صراحت عقد قرض را از دو طرف جایز خوانده‌اند (فقعی، ۱۴۱۸: ۱۲۸؛ عاملی، ۱۴۱۲: ۳/۳۲۰؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۴/۱۷؛ کرکی عاملی، ۱۴۱۴: ۵/۷۲؛ ابن ابی‌جمهور احسایی، ۱۴۱۰: ۱۱۷).

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد ادعای اجماعی که در باب جواز عقد قرض مطرح شده، قابل قبول نیست؛ زیرا اولاً چنانچه در ادامه خواهد آمد، بعضی از فقها مخالف با آن بوده و قائل به لزوم عقد قرض شده‌اند، ثانیاً حتی فقهایی که قائل به جواز عقد قرض شده‌اند، برخی از آن‌ها حکم به عدم جواز رجوع به عین از سوی مقرض داده‌اند (فیض کاشانی، ۱۴۰۵: ۳/۱۲۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۲۰/۱۲۶؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۳/۱۷۷؛ بیهقی کیدری، ۱۴۱۶: ۲۸۴؛ طبرسی، ۱۴۱۰: ۱/۵۲۲) که این حکم با جواز عقد قرض در تنافی است.

چگونه می‌توان حکم به عدم جواز رجوع به عین را همراه با حکم به جواز عقد قرض پذیرفت، در حالی که جواز عقد قرض، حق فسخ آن و فسخ آن بازگشت عین را به مقرض به دنبال خواهد داشت. هرچند برخی از فقها در صدد حل تعارض میان این حکم و جواز عقد قرض برآمده‌اند (عاملی جبعی، ۱۴۱۳: ۳/۴۵۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۸: ۸/۴۸۲؛ نجفی، ۱۳۹۴: ۲۵/۲۸؛ محقق اردبیلی، ۱۴۰۳: ۹/۷۸) اما به نظر می‌رسد حکم به عدم جواز رجوع به عین، نفی‌کننده حکم خود آن‌ها به جواز قرض است (بحرانی، ۱۴۰۵: ۲۰/۱۳۰).

۲-۱-۲. استحباب قرض

صاحب ریاض پس از آنکه جواز قرض را به غیر معنایی که موجب رد عین است تعریف می‌کند، برای بیان علت حکم عدم لزوم شرط تأجیل در قرض در کنار اجماع، به بیان دلیلی دیگر بر اثبات آن می‌پردازد که صاحب *مفتاح الکرامه* و صاحب *جوهر آن* را می‌پذیرند. او می‌گوید:

با اجماع بر این حکم و اجماع بر جواز عقد قرض به همان معنا که گفته شد، عموماً ادله دال بر لزوم وفای به عقود و شروط تخصیص می‌خورد و دلالت کتاب و سنت متواتر بر استحباب قرض و مداینه نیز می‌تواند به آن افزوده شود. این استحباب متعلق به خصوص اجرای صیغه نیست، بلکه به مدلول آن تعلق دارد که تأخیر مطالبه

تا زمان رفع نیاز است و استحباب تأخیر، عین معنای جواز است (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۴۸۴/۸).



علامه حلی نیز در تذکره بر جواز عقد قرض چنین استدلال می‌کند:

علت عدم لزوم وفای به شرط تأجیل آن است که قرض تبرع است و متبرع باید در تبرعش خیار داشته باشد و اجل تنها در معاوضات لازم (الزام‌آور) است (۱۴۱۴: ۳۲/۱۳).

نقد و بررسی

خود صاحب ریاض در ادامه دو اشکال بر این استدلال وارد می‌کند:

نخست آنکه استحباب نه به خصوص مدلول بلکه به سبب آن، که اجرای صیغه است، تعلق دارد؛ گرچه وجه تعلقش به آن، رجحان عمل به مسببش باشد. پس استحباب مربوط به قرض دادن و ایجاد سبب آن است و منافاتی با وجوب مسبب ندارد. این مانند تجارت است که ادله بسیاری بر استحباب آن همراه با وجوب عمل به مقتضیات اسباب آن وجود دارد؛ همچون برخی عبادات مستحبی که با آغازشان وجوب پیدا می‌کنند. پس استحباب ابتدایی، چیزی غیر از وجوب آن در ادامه است و استحباب قرض دادن منافاتی با وجوب عمل به مقتضای عقد پس از ایجادش ندارد. دوم آنکه حتی با پذیرش آن مطلب، استحباب متوجه خود عقد است و در اینکه صرف عقد مقتضی وجوب تأخیر نمی‌باشد، نزاعی وجود ندارد؛ اما این منافی لزوم اجل به سببی دیگر نیست که همان عقد همراه با شرط می‌باشد و ادله وفای به عقود و شروط آن را اثبات می‌کند؛ همچون بیع که اگر به صورت حال واقع شود اقتضای تأخیر ندارد و اگر مؤجل شکل گیرد، چنین اقتضایی دارد. بنابراین عقد قرض، خود افاده لزوم اجل نمی‌کند اما با اشتراط، مفید لزوم است پس این استدلال اثبات مطلوب نمی‌کند.

ایشان پس از بیان این اشکال می‌گوید:

مگر آنکه بگوئیم میان قرض و بیع تفاوت وجود دارد. عقد بیع بر خلاف قرض که به حسب عرف دلالت بر اجل دارد، چنین دلالتی ندارد. پس وقتی وفای به آن با وجود دلالت عقد که در لزوم وفای به آن و شرط مذکور در آن، اصل می‌باشد، واجب نیست، در صورت دلالت شرط بر آن به طریق اولی واجب نیست (طباطبایی حائری،

۱۴۱۸: ۴۵۸/۸).

۲-۲. قائلان به لزوم عقد قرض و دلایل آن‌ها

تعدادی از فقهای امامیه، قائل به لزوم عقد قرض از جانب طرفین آن می‌باشند و معتقدند که مقرض پس از انعقاد عقد نمی‌تواند عین مال مورد قرض را از مقرض مطالبه کند و مقرض نیز لازم نیست با انحلال عقد، عین مال القرض را به مقرض مسترد دارد در حالی که اگر عقد قرض، عقدی جایز بود باید در چنین صورتی عین مال مورد قرض مسترد می‌شد، زیرا در واقع عقد فسخ می‌شد و پس از فسخ باید عین مال برگردد. البته این مطلب به این معنا نیست که مقرض نتواند عین مال مورد قرض را به مقرض بازگرداند اما این امر نه به عنوان اثر انحلال عقد، بلکه در واقع، اجرای مفاد تعهد از جانب مقرض است؛ زیرا تعیین مصداق مثل، بر عهده اوست و او این حق را دارد که عین مال مورد قرض را به عنوان مصداقی از کل به مقرض رد نماید.

شهید ثانی در مسالک پس از بیان مطالبی پیرامون لزوم یا جواز عقد قرض معتقد است که هرچند در مورد لزوم یا جواز عقد قرض نظر قاطعی وجود ندارد با توجه به اصالة اللزوم، عقد قرض عقدی لازم است و شرط اجل در ضمن آن نیز الزام‌آور است. وی معتقد است که فسخ عقد قرض توسط مقرض و پرداخت بدل توسط او، دلیلی بر جواز عقد قرض نیست (عاملی جبعی، ۱۴۱۴: ۴۵۵/۳).

با پذیرش لزوم عقد قرض، شرط تأجیل در قرض مانند هر شرط مجاز دیگری در هر عقد لازم دیگری الزام‌آور می‌باشد و به تعبیر برخی فقها شرط ضمن عقد لازم به عنوان جزئی از آن عقد می‌باشد که وفای به آن همچون دیگر مفاد عقد واجب می‌باشد. صاحب الحدائق بر خلاف برخی دیگر از فقها که لزوم قرض را دلیل لزوم شرط تأجیل می‌نامند، با ادله نقلی دال بر الزام‌آور بودن تأجیل در قرض، لزوم این عقد را ثابت کرده است (سبزواری، ۱۴۱۳: ۴۲/۲۱؛ کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۹: ۵۳/۲؛ موسوی خمینی، ۱۴۰۹: ۶۵۲/۱؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۳۵/۲۰).

با توجه به آنچه آمده لزوم عقد قرض به این معناست که طرفین نتوانند عقدی را که منعقد کرده‌اند، فسخ کنند و مطالبه طلب از طرف مقرض نیز دلالتی بر جواز عقد قرض ندارد؛ زیرا همانند مطالبه ثمن در بیع یا اجرت در اجاره، در واقع درخواست انجام تعهد است نه فسخ عقد، هرچند که مقرض همان مال موضوع قرض را به مقرض

بدهد. همچنین اگر مقرض دین خود را قبل از مطالبه مقرض بپردازد، به منزله بر هم زدن عقد نیست بلکه او در حال ایفای تعهد خود است مانند جایی که مدیون قبل از مطالبه دائن بخواهد دین خود را بپردازد مگر شرط خلافی صورت گیرد. ماده ۶۵۱ قانون مدنی نیز هیچ دلالتی بر جایز بودن عقد قرض ندارد بلکه آنچه از این ماده فهمیده می‌شود این است که اگر دین مقرض با شرط اجل همراه باشد مقرض نمی‌تواند پیش از فرا رسیدن موعد اجل، طلب خود را مطالبه کند و مفهوم مخالف آن نیز این است که در صورت عدم توافق طرفین بر تعیین اجل یا مطلق بودن عقد قرض، طلب مقرض حال بوده و هر وقت بخواهد می‌تواند آن را مطالبه کند. بدیهی است که درخواست طلب از سوی مقرض به معنای فسخ عقد قرض نیست بلکه او اجرای تعهد مقرض را مبنی بر رد مثل یا قیمت مطالبه می‌کند (شهبازی، ۱۳۸۵: ۱۶۱).

۳. ادله لازم‌الوفا بودن شرط مدت

مشهور فقها در مورد لازم‌الوفا بودن شرط مدت در عقد قرض اشکال کرده و آن را الزام‌آور ندانسته و برخی دیگر نیز به لزوم آن فتوا داده‌اند. در اینجا مهم‌ترین ادله لزوم شرط مدت در عقد قرض مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱. آیه دین

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ... وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ...» (بقره / ۲۸۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که بدهی مدت‌داری [به خاطر وام یا دادوستد] به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید... و از نوشتن [بدهی خود] که دارای مدت است؛ چه کوچک باشد چه بزرگ، ملول نشوید....

مفاد این آیه، صحت معامله بر ذمه، اباحه مدت‌دار بودن و لزوم معین بودن مدت را در بر دارد و تأثیر مدت مضبوط، عدم جواز مطالبه صاحب حق پیش از سررسید دین و نیز عدم جواز تأخیر مقرض از آن زمان در پرداخت بدهی است. عموم و اطلاق این آیه شامل قرض نیز می‌شود چنان که شامل هر معامله به دینی چون سلم و نسیه می‌شود

(خوانساری، ۱۴۰۵: ۳۳۳/۳؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ۱۲/۲۶۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۵: ۳/۱۲۶؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۲۰/۱۳۰؛ طباطبایی، ۱۴۰۹: ۱۴؛ طباطبایی بزدی، ۱۴۲۱: ۲/۱۲۵).

اشکال وارد در خصوص دلالت این آیه بر لزوم شرط مدت در قرض آن است که این آیه فقط بیانگر وجوب یا استحباب نوشتن برای از بین رفتن مال صاحب حق است و مفید این مطلب است که نوشتن برای ضایع نشدن مال دائن تعیین شده است و اصولاً ذکر اجل به این دلیل است که از میان رفتن حق دائن و تلف مال او، غالباً در دین مؤجل به ویژه با مدت طولانی صورت می‌گیرد که موجب نسیان و عوارض دیگر می‌شود. پس می‌توان نتیجه گرفت که مقصود این آیه اساساً هیچ ارتباطی با لزوم تأجیل ندارد (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۷/۲۷۰).

قبل از هر چیز در پاسخ به شبهه وارد شده باید گفت که دلیل اصلی امر به کتابت در این آیه، رفع هر گونه اختلاف احتمالی مابین طرفین است. پس نه تنها نزاع بر سر اصل وجود حق و میزان آن، بلکه نزاع بر سر زمان ادای دین را نیز در بر می‌گیرد. چنان که ادامه آیه: «وَلَا تَأْمُرُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ» با تأکید بر توجه به مدت معامله در کتابت، به روشنی موضوعیت آن را در رفع نزاع و مترتب بودن آثار را بر آن نشان می‌دهد.

ابن عباس می‌گوید:

شهادت می‌دهم که خداوند بیع سلمی را که در بردارنده مدت معلوم است، مباح کرده است و طولانی‌ترین آیه خود را درباره آن نازل کرده است (طوسی، ۱۴۰۹: ۲/۳۷۱).

از آنجا که آیات ماقبل این آیه در باب ثواب قرض و نکوهش ربا بوده و بعد از آن آیه‌ای در وجوب مهلت دادن به بدهکار معسر آمده است، بعید به نظر می‌رسد که این آیه در ادامه آن‌ها، هیچ ارتباطی به قرض مدت‌دار نداشته باشد. برخی فقها حکم این آیه را درباره هر دینی وارد دانسته‌اند؛ خواه سلم باشد یا غیر آن. ولی در ادامه قرض را داخل در آن ندانسته‌اند، با این توضیح که قرض مؤجل نمی‌شود (طوسی، بی‌تا: ۲/۳۷۱؛ راوندی، ۱۴۰۵: ۱/۳۷۹).

در بعضی تفاسیر دیگر نیز شمول آیه نسبت به همه دیون بدون استثنای قرض از آن و

یا حتی با ذکر قرض به عنوان یکی از مصادیق آن پذیرفته شده است (سیوری حلی، ۱۴۲۵: ۴۵/۲؛ جرجانی، ۱۴۰۴: ۱۵۵/۲). در آن کتاب‌هایی نیز که قرض را از آن خارج دانسته‌اند، در واقع به ظهور آیه در شمول آن نسبت به همه دیون از جمله قرض اعتراف شده است و ادعای آن‌ها این است که قرض با دلیلی از آن خارج شده است.

می‌توان گفت که همه احکام کلی دین، همچون عدم جواز مطالبه پیش از موعد، حلول دین مدیون پس از موت و جواز کاستن مقداری از دین در صورت پرداخت زودتر از موعد آن، که همگی متفرع بر الزام آور بودن تأجیل در آن می‌باشد، شامل عقد قرض نیز می‌شود؛ یعنی همه نصوصی که در بیان حکمی از احکام دین وارد شده است، قطعاً قرض را که مهم‌ترین مصداق آن است، در بر می‌گیرد و معتقدان به عدم لزوم شرط تأجیل در قرض باید با دلیلی محکم آن را از شمول این نصوص خارج کنند.

۲-۳. لازم‌الوفاء بودن شروط (نص)

یکی دیگر از دلایل قائلان به لزوم شرط تأجیل در عقد قرض، عموم و اطلاق ادله وجوب وفای به عقود و شروط همچون «والمسلمون عند شروطهم» (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۶۹/۵) و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده/۱)؛ «... به پیمان‌ها [و قراردادهای] وفا کنید» است که قرض و شرط تأجیل در آن را نیز در بر می‌گیرد (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳: ۸۰/۹؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۳: ۴۵۵/۳؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳: ۵۳۲/۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۵: ۱۲۶/۳؛ طباطبایی، ۱۴۰۹: ۱۴). برخی مخالفان نیز این شمول را پذیرفته اما دلایلی ناتمام آورده‌اند که مدعی تخصیص این عمومات به واسطه آن می‌باشد.

با توجه به شهرت عدم لزوم وفای به شرط ضمن عقد جایز در نزد فقها و تبعیت شرط از عقد، عموم ادله شرط نمی‌تواند به عنوان دلیلی مستقل از لزوم قرض بر لزوم وفای به شرط تأجیل باشد و در صورت جواز عقد قرض، شرط تأجیل نیز در آن الزام آور نمی‌باشد. شیخ انصاری شرط ضمن عقد جایز را همچون شرط ابتدایی از عموم دلیل لزوم شرط خارج دانسته است (۱۴۱۵: ۵۴/۵). تعدادی از فقیهان گفته‌اند که عموم ادله لزوم وفای به شروط، شامل شروط ضمن عقد جایز نیز می‌شود، اما این شرط تنها تا زمانی که آن عقد برقرار باشد، لازم‌الوفاست و با فسخ عقد از سوی هر یک از دو طرف

معامله و رفع التزام به اصل عقد قطعاً التزام به شرط ضمن آن نیز از میان خواهد رفت (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۴۳/۲۶؛ موسوی خویی، بی‌تا: ۱۲۶/۶؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۶۱۷/۱۷؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲: ۲۷۶/۱۹). این از آن روست که دلیل وجوب وفای به شرط، منحصر در ادله وجوب وفای به عقد نیست، بلکه «المؤمنون عند شروطهم» محکم‌ترین دلیل بر لزوم وفای به شروط است و این منافی جواز اصل عقد نمی‌باشد؛ چون جواز اصل عقد امری جدای از وجوب وفای به شرط ضمن آن مادامی که عقد باقی است، می‌باشد؛ مانند وجوب نفقه دادن به زوجه با وجود جواز طلاق او در هر زمان که هیچ منافاتی با یکدیگر ندارند (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۶۱۷/۱۷).

سید یزدی می‌گوید که مقصود مشهور فقها نیز از الزام آور نبودن شرط ضمن عقد جایز همین بوده است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴: ۱۶۱/۵). مؤید این امر آن است که فقها در مواردی شروطی را که در خصوص کیفیت اجرای عقود چون مضاربه بر خلاف صورت اطلاق آن شرط شده است، لازم خوانده‌اند (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۴۰۷/۲؛ قمی سبزواری، ۱۴۲۱: ۳۲۵؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۳: ۳۴۵/۴). البته ماهیت این شروط به گونه‌ای است که انجام آن خارج از عقد قابل تصور نمی‌باشد؛ چرا که مربوط به چگونگی اجرای همان عقد است. طبق این تفسیر می‌باید شرط تأجیل نیز لازم‌الوفاء باشد، اما ظاهراً ابهام و پیچیدگی‌هایی که در تعریف لزوم و جواز و ارتباط آن با تأجیل همواره دامن‌گیر فقها بوده است، سبب شده است آنان تلازمی میان الزامی نبودن تأجیل در بعضی عقود و الزام آور نبودن اشتراط تأجیل در آن عقود برقرار دانسته و لزوم چنین شرطی را به اشتراط ضمن عقدی لازم موکول کنند، حال آنکه هیچ تلازمی میان این دو امر وجود ندارد.

در مقابل این تفسیر از عدم لزوم وفای به این شروط، تفسیر دیگری نیز وجود دارد که صاحب‌جواهر در بیان مقصود فقها از عدم لزوم وفای به شرط ضمن عقد جایز آن را محتمل دانسته و گفته است که خالی از قوت نمی‌باشد و آن عدم وجوب وفای به شرط حتی در صورت عدم فسخ عقد می‌باشد؛ با تکیه بر اصل و این ادعا که مراد از ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ به دلیل ظهور در وجوب مطلق، تنها عقود لازم بوده و مراد از «المؤمنون عند شروطهم» نیز تنها بیان صحت اصل اشتراط است و لزوم و عدم لزوم شرط، تابع عقدی می‌باشد که آن شرط را در بر گرفته است و شرط، اولی از مقتضای عقدی که

خود واجب الوفا نیست، نمی‌باشد (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۴۳/۲۶). در مذهب الاحکام آمده است که فقها چنان که از سخنانشان برمی‌آید بر چنین امری متفق نبوده‌اند و حکم و جوب وفای به شروط مذکور در عقود خیاری از سوی آنان نشان از همین امر دارد؛ چون تفاوتی میان این عقود و عقودی که ذاتاً جایز هستند، وجود ندارد (سبزواری، ۱۴۱۳: ۲۱۹/۱۷).

طبق تفسیر دوم بر خلاف صورت دیگر آن، شرط تأجیل وضعیتی متفاوت از دیگر شروط ضمن عقد جایز نخواهد داشت. اما این دیدگاه قطعاً قابل پذیرش نمی‌باشد؛ چون مفاد روایاتی که «المسلمون عند شروطهم» را در بر دارند لزوم وفای به شروط است، نه صرفاً صحت اصل شرط، چنان که فقها نیز در حکم خود به لزوم شرط در موارد مختلف، بسیار به آن استدلال کرده‌اند و برخی از آنان به این دلالت تصریح کرده‌اند.

احتمال دیگری نیز مطرح شده است و آن اینکه شرط به حسب ماهیت، اعم از آن است که متقوم به ضمانیت و ظرفیت باشد و با پذیرش آن، عدم انحلال شرط به واسطه انحلال عقد و در نتیجه لزوم وفای به شروط ضمن عقود جایز به طور مطلق حتی با فسخ، لازم می‌آید (موسوی خمینی، ۱۴۱۸: ۲۵۶/۲؛ اراکی، ۱۴۱۴: ۵۲۲). ظاهراً هیچ یک از فقها حتی آنان که شروط ابتدایی را بر خلاف مشهور فقها الزام آور دانسته‌اند (نراقی، ۱۴۱۷: ۱۳۲؛ قمی، ۱۴۲۷: ۲/۹۴۴؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۳۰۴/۵) به این امر تصریح نکرده‌اند.

۳-۳. روایت حسین بن سعید

این روایت دلیلی قاطع و محکم بر لزوم شرط تأجیل در عقد قرض می‌باشد.

الحسین بن سعید قال: سألته عن رجل أقرض رجلاً دراهم إلى أجل مسمى ثم مات المستقرض، أيحل مال القارض عند موت المقرض منه أو لورثته من الأجل ما للمستقرض في حياته؟ فقال: إذا مات فقد حلّ مال القارض (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۹۰/۶)؛ حسین بن سعید می‌گوید: از امام علیه السلام درباره شخصی سؤال کردم که تا زمان مشخصی تعدادی درهم به دیگری قرض می‌دهد و سپس قرض گیرنده می‌میرد. آیا با مرگ وام گیرنده، زمان پرداخت مال قرض دهنده فرا می‌رسد یا اینکه همان مدتی که برای وام گیرنده بود، برای وارثانش نیز هست؟ امام علیه السلام فرمود: با مرگ بدهکار، زمان

پرداخت مال قرض دهنده حال می‌شود.

در این روایت، حسین بن سعید اهوازی، ثقه، امامی و صحیح‌المذهب است (همو، بی‌تا: ۱۵۰؛ همو، ۱۴۲۷: ۳۵۵). علامه حلی درباره‌ی ایشان عبارت ثقه، عین و جلیل‌القدر را به کار برده است (۱۳۸۱: ۴۹) و صاحب *رجال الکشی* ایشان را عدل، ثقه و اهل علم می‌داند (کشی، ۱۴۹۰: ۵۰۸).

لکن نکته‌ای که در این بین وجود دارد این است که این روایت را تنها شیخ در *تهذیب* آورده است. وی روایت میان خود تا حسین بن سعید را ذکر ننموده و به عبارت دیگر این خبر را مرسل گذارده است. مضافاً به اینکه خبر مضمهر بوده و شخص مورد سؤال معلوم نیست. با همه‌ی این‌ها بزرگانی همچون مجلسی دوم در *ملاذ‌الاخیار* از این روایت تعبیر به صحیح نموده‌اند (۱۴۰۶: ۵۰۶/۹)، کما اینکه به قرینه‌ی راوی یعنی حسین بن سعید، مروی عنه خبر را حضرت رضا علیه السلام می‌دانند (همان)؛ چرا که ظاهراً وی از غیر امام هشتم نقل ننموده است. در نتیجه در این صورت، اضمار روایت موجب جرح آن نخواهد بود.

عبارتی را در مورد مهجور بودن روایتی دال بر لزوم شرط تأجیل آورده که گفته‌اند مقصودش همین روایت است و آن را حمل بر استحباب کرده است. شهید اول نیز در *الدروس*، پس از بیان عدم لزوم وفای به شرط تأجیل در قرض، روایت حسین بن سعید را ذکر کرده و همچون محقق آن را حمل بر استحباب کرده است: «وفیها إشعار بجواز التأجیل ویمکن حملها علی الندب» (عاملی، ۱۴۱۲: ۳/۳۲۴).

این روایت چنان که محقق اردبیلی (۱۴۰۳: ۸۲/۹) و صاحب *الحدائق* (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۳۱/۲۰) نیز گفته‌اند، از دو جهت بر لزوم شرط تأجیل در قرض دلالت می‌کند: یکی از جهت تقریر امام علیه السلام نسبت به مقصود پرسش‌کننده است که اجل در قرض مطلقاً لازم است، بدون تفصیل میان صورت اشتراط در عقد لازم دیگر و اشتراط در خود قرض. صاحب *الحدائق* می‌گوید که ظاهر روایت حتی داخل بودن اجل در عقد قرض را می‌رساند. در واقع الزام آور بودن قرض مؤجل برای مقرض در نظر راوی امری مسلم است و سؤال او تنها از حلول یا عدم حلول در صورت مرگ قرض‌گیرنده است.

دیگری از جهت مفهوم شرط است که در نظر فقها حجت است؛ یعنی عبارت «إذا مات فقد حلّ مال القارض» این مفهوم را می‌رساند که اگر مستقرض زنده بماند، مال قارض پیش از اجل مورد نظر حلول نمی‌یابد. پیش از این در بحث ادعای اجماع بر عدم لزوم وفای به شرط تأجیل گفته شد که توجیه مهجور خواندن این روایت از طرف محقق حلّی به این صورت که اجماع یا شهرت بر خلاف مضمون آن وجود داشته است، چندان صحیح نمی‌نماید. مسلماً محقق حلّی این روایت را از جهت سندی مخدوش ندانسته است؛ چون او در مقدمه‌المعتبر در بیان سبب آنکه از میان بزرگان به نقل از افرادی خاص بسنده کرده است، می‌گوید که به دلیل کثرت فقها و تألیفات و نظراتشان، کسانی را که شهرتشان در فضیلت و بزرگی و پیشگامی‌شان در نقل اخبار و انتخاب صحیح و اعتبار، معلوم بوده، برگزیده است. سپس آن‌ها را نام برده و حسین بن سعید را در شمار آنان ذکر می‌کند (محقق حلّی، ۱۴۰۷: ۳۳/۱).

صاحب الحدائق پس از ذکر ادله‌ای چند از قرآن و سنت بر لزوم شرط تأجیل می‌گوید:

آن‌ها تنها به خاطر اتفاقشان بر جواز قرض، لزوم تأجیل را ممنوع دانسته‌اند و روایت حسین بن سعید را برای فرار از طرح آن، حمل بر استحباب کرده‌اند؛ اما حمل بر استحباب متفرع بر وجود معارض است و حال آنکه معارضی جز اتفاق مورد ادعای آن‌ها در اینجا وجود ندارد و عموم آیه و روایت ثواب الاعمال و ققه الرضا و روایات دیگر آن را تأیید می‌کند (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۳۱/۲۰).

حتی آن‌ها که استناد به این روایت را برای اثبات لزوم شرط تأجیل مخدوش دانسته‌اند، گفته‌اند ظهور لفظ «حلّ» و «یحلّ» در عدم استحقاق مطالبه پیش از گذشت مدت تعیین شده در زمان حیات مستقرض، سبب شده است که نتوان اشکال دلالی بر آن وارد کرد؛ اما اضممار و وجود اجماع را بر خلاف مضمون آن سبب مهجور بودن آن دانسته‌اند.

خلاصه اینکه صراحت این روایت در مطلوب، مانع ایراد اشکال دلالی است و در مورد اعتبار آن از جهت سند باید گفت که اگر در بابی دیگر این روایت از نظر فقها پذیرفته است، در باب قرض نیز نباید مانعی برای پذیرش آن وجود داشته باشد.

۴-۳. روایت ثواب الاعمال

شیخ صدوق در کتاب **ثواب الاعمال** در باب ثواب قرض دادن آورده است:

«أبي عبد الله قال: حدّثني سعد بن عبد الله قال: حدّثني الهيثم بن أبي مسروق النهدي عن محمد بن حباب القمّاط عن شيخ كان عندنا قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: "لئن أقرض قرصاً أحبّ إليّ من أن أتصدّق بمثله". قال: وكان يقول: "من أقرض قرصاً فضرّب له أجلاً فلم يؤت به عند ذلك الأجل فإنّ له من الثواب في كلّ يوم يتأخّر عن ذلك الأجل مثل صدقة دينار واحد في كلّ يوم؛" (۱۴۰۶: ۱۳۸)؛ ... اگر چیزی را قرض دهم، برای من محبوب‌تر از این است که مثل آن را صدقه دهم و آن حضرت پیوسته می‌فرمود: هر کس چیزی را تا مدت معینی قرض دهد و هنگام سررسید به وی پرداخت نشود، در برابر هر روز تأخیر، پاداشی همانند پاداش یک دینار صدقه در هر روز را دارد.

مشابه این روایت با اندکی تفاوت در **فقه الرضا عليه السلام** آمده است (امام رضا عليه السلام: ۱۴۰۶: ۲۵۷) و این دو در دیگر کتب روایی و فقهی نیز در بیان ثواب قرض نقل شده است (مجلسی، ۱۴۱۰: ۱۳۹/۱۰۰ و ۱۵۰: نجفی، ۱۳۹۴: ۱/۲۵؛ بحر العلوم، ۱۴۰۳: ۴۱۲/۳؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۲۳۶/۷). نخستین بار صاحب **الحدائق** به این دو روایت در کنار دیگر ادله خود بر لزوم شرط تأجیل در قرض استناد کرده است و پس از او نیز کسانی این دو را در شمار ادله لزوم تأجیل دانسته‌اند (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۳۱/۲۰؛ طباطبایی، ۱۴۰۹: ۱۴؛ خوانساری، ۱۴۰۵: ۳۳۳/۳).

در سلسله سند این روایت سعد بن عبد الله به چشم می‌خورد که ثقه، جلیل‌القدر، امامی و صحیح‌المذهب است (طوسی، بی‌تا: ۲۱۶؛ حلی، ۱۳۸۱: ۷۹؛ نجاشی، ۱۴۰۷: ۱۷۸). شیخ طوسی ایشان را ممدوح و جلیل‌القدر می‌داند (۱۴۲۷: ۴۳۷). هیثم بن ابی‌مسروق نه‌دی نیز توثیق شده است و از او در کتب رجالی به صحیح‌المذهب، ممدوح و امامی تعبیر شده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۴۳۷؛ کشی، ۱۴۹۰: ۳۷۲؛ حلی، ۱۳۸۱: ۱۸۹؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۴۵۷/۶). در کتب رجالی پیرامون محمد بن حباب القمّاط ذکر می‌شود که میان نیامده است. کما اینکه مراد از شیخی که راوی خبر امام صادق عليه السلام بوده است نیز مشخص نیست. لذا این خبر به خاطر مجهول بودن برخی روات آن ضعیف می‌باشد. آنچه در این بین

نباید از نظر دور داشت تأیید مفاد خبر مذکور توسط روایات چندی است که در سطور فوق اشارتی بدان شده است. لذا با لحاظ نکته موصوف، استناد به روایت فوق به ویژه بنا بر این مبنا که اعتبار خبر از آن روایت موثوق الصدور است و نه خبر ثقه، خالی از قوت نخواهد بود.

برخی مخالفان لزوم شرط تأجیل در قرض گفته‌اند که این دو روایت نهایتاً بر صحت تأجیل دلالت دارند که نزاعی در آن نیست و ثمره آن تنها جواز تأخیر پرداخت دین تا آن زمان معین و وجوبش پس از آن می‌باشد و این چیزی غیر از لزوم آن است که عبارت از وجوب تأخیر تا زمان معین است (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۴۸۵/۸؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۹۳/۱۱؛ نجفی، ۱۳۹۴: ۳۳/۲۵).

در پاسخ به این اشکال گفته شده است که اگر اشتراط تأجیل صحیح باشد، مطالبه برای دائن جایز نیست. البته وجوب تأخیر به معنای لزوم آن به صورتی که تقدیم اصلاً جایز نباشد، وجهی ندارد؛ چون حق خارج از دو طرف معامله نیست؛ بنابراین هر گاه آن دو راضی به تقدیم باشند، اشکالی وجود ندارد. چنان که اشکالی در دلالت این روایت وجود ندارد (خوانساری، ۱۴۰۵: ۳۳۴/۳).

۳-۵. سیره عقلا و مقتضای عقد قرض

گفته‌اند که عرف متشرعه و بلکه عقلا از قوی‌ترین شواهد بر لزوم شرط تأجیل می‌باشد. اگر کسی برای مدتی خاص دینی ایجاد کند و در ضمن عقد قرض تأخیر را شرط کند، عقلا مطالبه پیش از فرا رسیدن اجل را بر خلاف موازین معامله می‌انگارند و شارع نیز در این مورد سکوت کرده و این مانند آن است که امضا کرده باشد. دلیل دیگر آنکه وقتی مقتضی تنها به شرط تأجیل و تأخیر اقدام به قرض گرفتن می‌کند اگر بپذیریم که پیش از زمان تعیین شده می‌توان او را وادار به پرداخت دین کرد، او را به چیزی غیر از آنچه او خود را در عقد بدان متعهد کرده است، الزام کرده‌ایم و بی‌شک این بدی کردن است نه احسان (مغنیه، ۱۴۲۱: ۹/۴).

شبیری زنجانی علاوه بر آنکه تعیین مدت را در قرض الزام‌آور دانسته، گفته است که اگر در قرارداد قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن

آن مدت، حق مطالبه قرض را ندارد. ولی اگر مدّت نداشته باشد، پس از گذشتن زمانی که عرفاً اجازه تأخیر در قرض داده می‌شود، طلبکار هر وقت بخواهد حق مطالبه قرض را دارد (۱۴۳۰: ۴۸۸).

یکی دیگر از پژوهشگران معاصر نیز پس از بیان وقوع اختلاف در خصوص لزوم و جواز قرض گفته است که هدف از قرض دادن رفع نیاز نیازمند است، بنابراین انتظار می‌رود که مقرض از روی احسان به مقرض مهلت دهد و بر این اساس جواز فسخ از ابتدا نقض غرض است. به علاوه، لزوم در اینجا مقتضای قاعده لزوم مستفاد از آیه ﴿... فَظَرَّةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ (بقره/۲۸۰)؛ «... او را تا هنگام توانایی مهلت دهید» می‌باشد و چه بسا مراد از جواز در این مسئله، حق فسخ پس از امهال و تحقق یسر باشد (مصطفوی، ۱۴۲۳: ۵۵۵).

نتیجه‌گیری

شرط تأجیل در قرض قطعاً شرطی صحیح و لازم است. تعیین مدت در قرض گاهی برای تحقق غرض مقرض و گاهی برای مقصود مقرض وقوع می‌یابد. برخی فقها گفته‌اند که اگر مقرض پیش از موعد مقرر، دینش را بپردازد، قبول بر مقرض واجب نیست، مگر آنکه شرط تأجیل تنها برای همراهی و ارفاق به مقرض واقع شده باشد؛ چون در این صورت مشروطه با اسقاط حق یعنی بهره‌مندی از مال در مدت‌زمان باقی‌مانده، ادای دین کرده است.

در مواردی این شرط برای مقرض واقع می‌شود؛ مانند آنکه مقرض به دلیلی نمی‌خواهد مالش در مدت‌زمانی خاص نزد خودش باشد. به همین خاطر آن را با اشتراط مدت به دیگری قرض می‌دهد. در این گونه موارد که حق تأخیر به مقرض نیز تعلق یافته است، می‌تواند از قبول مال پیش از مدت‌زمان مقرر امتناع کند.

بررسی‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که بر خلاف نگاه مشهور هیچ منعی برای لزوم شرط تأجیل در عقودی که صورت اطلاق آن مقید به مدت معین نیست، وجود ندارد.

کتاب شناسی

۱. ابن ابی جمهور احسایی، محمد بن علی، الاقطاب الفقهية على مذهب الامامية، قم، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق.
۲. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۳. ابن قدامه مقدسی، موفق الدین عبدالله بن احمد بن محمد، المعنی، بیروت، دار الكتاب العربي، بی تا.
۴. ابن منظور، ابوالفضل محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۵. اراکی، محمدعلی، الخيارات، قم، در راه حق، ۱۴۱۴ ق.
۶. امام رضا (علیه السلام)، علی بن موسی، فقه الرضا، مشهد، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۶ ق.
۷. انصاری، مرتضی بن محمد امین، المکاسب، قم، کنگره بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ق.
۸. انصاری، مسعود، دانش نامه حقوق خصوصی، تهران، محراب فکر، ۱۳۸۴ ش.
۹. بحر العلوم، محمد بن تقی، بلغة الفقيه، چاپ چهارم، تهران، مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ ق.
۱۰. بحرانی، حسین بن محمد، الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع، تهران، مجمع البحوث العلمیه، ۱۴۱۳ ق.
۱۱. بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۱۲. بیهقی کیدری، محمد بن حسین، اصباح الشيعة بمصباح الشريعة، قم، مؤسسة امام صادق (علیه السلام)، ۱۴۱۶ ق.
۱۳. جرجانی، ابوالفتح بن مخدوم، تفسیر شاهي، تهران، نوید، ۱۴۰۴ ق.
۱۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، الفارق، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۵ ش.
۱۵. همو، مسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۸ ش.
۱۶. حسینی روحانی، سید محمد صادق، فقه الصادق (علیه السلام)، قم، دار الكتاب، ۱۴۱۲ ق.
۱۷. حسینی زبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۸. حسینی عاملی، سید محمد جواد، مفتاح الكرامة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۹. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، تذکرة الفقهاء، قم، آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۱۴ ق.
۲۰. همو، خلاصة الاقوال فی معرفة احوال الرجال، نجف اشرف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۱ ق.
۲۱. خوانساری، سید احمد بن یوسف، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۵ ق.
۲۲. راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله، فقه القرآن، چاپ دوم، قم، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ق.
۲۳. سبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الاحکام، چاپ چهارم، قم، المنار، ۱۴۱۳ ق.
۲۴. سیوری حلی، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، قم، مرتضوی، ۱۴۲۵ ق.
۲۵. شبیری زنجانی، سید موسی، المسائل الشرعية، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۳۰ ق.
۲۶. شهبازی، محمد حسین، مبانی لزوم وجواز اعمال حقوقی، تهران، مجد، ۱۳۸۵ ش.
۲۷. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، چاپ دوم، قم، دار الشریف الرضی للنشر، ۱۴۰۶ ق.
۲۸. همو، من لایحضره الفقيه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۲۹. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۳۰. طباطبایی، سید محمد، المناهل، قم، مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۹ ق.
۳۱. طباطبایی حائری، علی بن محمد، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، قم، آل البيت، ۱۴۱۸ ق.
۳۲. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم بن عبدالعظیم، العروة الوثقی، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۴۱۴ ق.
۳۳. همو، حاشیه المکاسب، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۲۱ ق.

۳۴. طبرسی، فضل بن حسن، *المؤتلف من المختلف بین ائمة السلف*، مشهد، مجمع البحوث اسلامیة، ۱۴۱۰ ق.

۳۵. طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بی جا، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.

۳۶. همو، *الخلاف*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.

۳۷. همو، *الفهرست*، نجف اشرف، المکتبة الرضویة، بی تا.

۳۸. همو، *المبسوط فی فقه الامامیه*، چاپ سوم، تهران، المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ ق.

۳۹. همو، *رجال الطوسی*، چاپ سوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۷ ق.

۴۰. عاملی جعی، زین الدین بن علی، *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، قم، داوری، ۱۴۱۰ ق.

۴۱. همو، *مسالك الافهام*، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.

۴۲. عاملی، محمد بن مکی، *الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.

۴۳. فقعی، زین الدین علی بن علی بن محمد بن طیب، *الدر المنضود فی معرفه صیغ النیات والایقاعات و العقود*، قم، مکتبة امام عصر علیه السلام، ۱۴۱۸ ق.

۴۴. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، *مفاتیح الشرائع*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ق.

۴۵. قمی، میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن، *رسائل*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۷ ق.

۴۶. قمی سیزواری، علی بن محمد، *جامع الخلاف والوفاق*، قم، زمینه سازان ظهور امام عصر علیه السلام، ۱۴۲۱ ق.

۴۷. کاتوزیان، ناصر، *قواعد عمومی قراردادها*، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸ ش.

۴۸. همو، *نظریه عمومی تعهدات*، چاپ پنجم، تهران، میزان، ۱۳۸۹ ش.

۴۹. کاشف الغطاء، محمد حسین، *تحریر المجله*، نجف، المکتبة المرتضویة، ۱۳۵۹ ق.

۵۰. کرکی عاملی، علی بن حسین، *جامع المقاصد*، چاپ دوم، قم، آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۴ ق.

۵۱. کشی، محمد بن عمر، *رجال کشی*، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۴۹۰ ق.

۵۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، قم، دار الحدیث للطباعة و النشر، ۱۴۲۹ ق.

۵۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام*، بیروت، ۱۴۱۰ ق.

۵۴. همو، *ملاذ الخیار*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ ق.

۵۵. محقق اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة والبرهان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.

۵۶. محقق حلی، جعفر بن حسن، *المعتبر فی شرح المختصر*، قم، سید الشهداء، ۱۴۰۷ ق.

۵۷. محقق داماد، سید مصطفی، *نظریه عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی*، تهران، علوم اسلامی، ۱۳۹۰ ش.

۵۸. محقق سیزواری، محمد باقر بن محمد، *کفایة الاحکام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳ ق.

۵۹. مصطفوی، سید محمد کاظم، *فقه المعاملات*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳ ق.

۶۰. مغنیه، محمد جواد، *فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام*، چاپ دوم، قم، انصاریان، ۱۴۲۱ ق.

۶۱. موسوی بجنوردی، سید حسن بن آقابزرگ، *القواعد الفقهیة*، قم، الهادی، ۱۴۱۹ ق.

۶۲. موسوی خمینی، سید روح الله، *البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ ق.

۶۳. همو، *تحریر الوسیله*، قم، دار العلم، ۱۴۰۹ ق.

۶۴. موسوی خمینی، سید مصطفی، *الخیارات*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ ق.

۶۵. موسوی خوئی، ابوالقاسم، *مصباح الفقاهه*، بی جا، بی تا.

۶۶. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.

۶۷. نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام فی شرح الشرائع*، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ ق.

۶۸. نراقی، احمد بن محمد مهدی، *عوائد الایام*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.